

حافظه‌ی روشن تاریخ

زندگی و آثار محمد رفیع ضیائی کاریکاتوریستِ تاریخ‌نگار

سید امیر سقراطی



حافظہ ی روشن تاریخ

زندگی و آثار محمد رفیع ضیائی کاریکاتوریستِ تاریخ نگار

سید امیر سقراطی

(پیکره)

حافظه‌ی روشن تاریخ

زندگی و آثار محمدرفع ضیایی، کاریکاتورست، تاریخ‌نگار
سیدامیر سقراطی

گرافیک: مهدیه ابوالحسن
ویراستار: مینا حامدی

چاپ نخست: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

لینوگرافی: نقش سبزچاپ و صحافی: مینا

نشر پیکره: تهران، خیابان آزادی، ابتدای آذربایجان، پلاک ۱۰۲۴

تلفن: ۶۶۰۲۸۴۱۹ فکس: ۶۶۰۲۸۴۲۶

www.peikarehpub.ir

E-mail: peikarehpub@gmail.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۲۸-۷۵-۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۱۵۹۷۲

عنوان و نام پدیدآور: حافظه‌ی روشن تاریخ: زندگی و آثار محمدرفع

ضیایی، کاریکاتورست تاریخ‌نگار/ سیدامیر سقراطی،

مشخصات نشر: تهران: پیکره، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص:، مصور(نگی).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: ضیایی، محمدرفع، ۱۳۲۷ --

موضوع: کاریکاتورست‌های ایرانی -- سرگذشتنامه

موضوع: Cartoonists -- Iran -- Biography

موضوع: تاریخ‌نویسان ایرانی -- سرگذشتنامه

موضوع: Historians, Iranian -- Biography

رده بندی دیوپی: ۷۴۱/۵۹۵۵

رده بندی کنگره: ۷۱۳۹۵/ص۹/ض NC۱۷۲۹

سرشناسه: سقراطی، سیدامیر، ۱۳۵۸ --

وضعیت فهرست نویسی: فیا

فهرست

- ۹ مقدمه
- ۱۶ سالشمار
- ۱۹ کودکی تا جوانی
- ۲۳ دهه‌ی پنجاه و سال‌های اوج کاریکاتور
- ۲۷ پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز همکاری رسمی با مطبوعات
- ۳۷ دوران گل‌آقا و اوج کوشش‌های ضیایی در کاریکاتور
- ۴۵ تاریخ‌نگار در نوشته‌های دیگران
- ۴۷ کاریکاتورهای مطبوعاتی و طنز سیاه
- ۵۵ حضور مستمر در دوسالانه‌ها و جشنواره‌ها
- ۵۷ همایش‌های کاریکاتور، موفقیت‌های بی‌فرجام
- ۶۱ تولد پژوهش کاریکاتور در سالنامه‌ی گل‌آقا
- ۶۵ پژوهشگر کاریکاتوریست‌ها
- ۶۹ کالبدشکاف طنز سیاه، گروتسک و نمادها
- ۷۱ کتابی برای مقالات کاریکاتور
- ۷۵ پرونده‌ای برای تاریخ کاریکاتور
- ۸۱ تاریخ‌نگاری مشروطه به روش کاریکاتور
- ۸۹ نگاهی به کتاب‌های داستان
- ۹۵ اَوَز، جایی برای بازگشتن
- ۹۹ قلم از دست شارح تاریخ کاریکاتور فرو افتاد
- ۱۰۳ پی‌نوشت
- ۱۰۷ کتاب‌شناسی
- ۱۱۵ فهرست مقالات
- ۱۳۵ گزیده‌ی مقالات
- ۲۲۳ نمونه‌هایی از آثار
- ۲۸۳ عکس‌ها
- ۲۹۶ منابع

با سپاس از

همراهی و همکاری ارزشمند و صمیمانه‌ی

خانم‌ها نسرين انصاف پور و لاله ضیایی

همسر و دختر مرحوم محمدرفیع ضیایی

مقدمه

محمدرفع ضیایی نامی آشنا در کاریکاتور ایران است. کسی که یک‌تنه در فضای پژوهش کاریکاتور ایران کار کرد و هم در تولید متن‌های پژوهشی و هم در خلق اثر هنری پُرکار بود. تولیدات هنری او بیش از بسیاری در این وادی بود. ضیایی بیش از چهل سال، به‌طور مستمر و متناوب در زمینه‌ی کاریکاتور مطبوعاتی، فکاهی و روشنفکری فعالیت کرد و بی‌وقفه در تولید متن‌های پژوهشی و تحقیقی کوشید و تمام عمرش را در خدمت به جامعه‌ی هنری گذراند. به دور از هیاهو و جنجال‌ها زیست و دقایق زندگی‌اش را معطوف به فرهنگ کرد. هرآنچه از گنجینه‌ی گرانبهای فرهنگ و هنر و تاریخ ایران آموخت همچون گوهری صیقل‌یافته به آن پس داد و بر آن افزود. اگرچه در سکوت زیست، منزوی و دور از اجتماع نبود. در بطن مهم‌ترین اتفاقات کاریکاتور حضور داشت. در مهم‌ترین نشریات فکاهی پس از انقلاب کار کرد. در تصمیم‌گیری برای جشنواره‌ها و دوسالانه‌های کاریکاتور حاضر بود و بانی سخنرانی‌های پژوهشی برای کاریکاتور شد. کارها و فعالیت‌هایش، برای تمام تاریخ کاریکاتور ایران یادگاری ارزشمند است و پیام او که مدارا، دوستی و صلح بود در متن کاریکاتورهاش برای علاقه‌مندان و عاشقان فرهنگ و هنر باقی ماند. آثار نوشتاری و تصویری‌اش همچون مخزنی سرشار از دانش و خرد برای آیندگان باقی مانده است. ضیایی در ابتدای مقدمه‌ی کتاب پرونده‌ی کاریکاتور که در سال ۱۳۸۸ منتشر شد کاریکاتور را هنری فرهیخته نامید و جالب اینکه صفت فرهیخته، برآورده‌ی خود او هم بود که با شخصیتی متین و مؤقر و مؤدب، محبوب زیست و محبوب بود و عمری را در ادب و هنر طی کرد و خدمت‌رسان جامعه‌ی هنری بود. او از مهم‌ترین پژوهشگران کاریکاتور در تاریخ این مرز و بوم است که بی‌وقفه با روشی علمی به بررسی کاریکاتور پرداخت و در سلسله مقالاتش مفاهیم کاریکاتور را تبیین و تشریح کرد و شارح تاریخ نانوشته‌ی کاریکاتور شد. ادبیات و ژورنالیسم را از قاجار به این‌سو بررسی و پیوندش با کاریکاتور را عیان کرد. کاریکاتورهای مهم جهان

را از آغاز تا جنگ سرد به تحلیل نشست و سرآمدان و بنیان‌گذارانش را معرفی کرد. تاریخ تشریحی کاریکاتور جهان را نوشت. تفاوت‌های گروتسک و طنز سیاه را در پیوند ادبیات و هنرهای تجسمی به جامعه‌ی کاریکاتور شناساند. سرچشمه‌های نخستین کاریکاتور ایرانی را معرفی کرد و قطعه‌های مفقوده‌ی تاریخی را در لابه‌لای مجلات خاک‌گرفته‌ی کتابخانه‌های تخصصی یافت و سر جای خود گذاشت تا تاریخی که داشتیم و فراموش کرده بودیم مدون و منظم شود. کاریکاتور مطبوعاتی را از قاجار تا پهلوی اول، از پهلوی اول تا پهلوی دوم، دوره‌ی انقلاب و بعد از انقلاب بررسی کرد و نمونه‌های درخشان از اوج و افول کاریکاتور را برای ما به یادگار گذاشت. ترسیم کاریکاتور در مقالات او ترسیم پویایی جامعه‌ی کاریکاتور و مبارزه با جهالت و عقب‌افتادگی است. او کاریکاتور را در فرهنگ معاصر ایرانیان تبیین کرد تا پیشینه‌ی این هنر همیشه زنده و پویا در تقابل با نوجویی و شکوفایی اندیشه‌ی مردم ایرانی به‌درستی و دقت قابل دسترس و بررسی باشد.

کاریکاتور در مقالات ضیایی متحول‌کننده و متحول‌شونده ترسیم شده است، هنری که هر دم متأثر از نوگرایی جامعه، نو می‌شد و همچنین جامعه را نو و شکوفا می‌خواست. ضیایی با دقت نظر در متون و تصاویر برجامانده از مطبوعات و تسلطش بر ساحت‌های مختلف تاریخی در مقام یک تاریخ‌نگار امانت‌هایی از تاریخ معاصر را گرد آورده است. رنجی که او کشید اکنون به ثمر نشسته است. بی‌ادعا، جدی و سخت‌کوش رنج سال‌ها دقیق‌بودن را به جان خرید و عاشقانه به تاریخ کشورش مهر ورزید تا آیندگان بی‌رنج و محنت، تاریخ دقیق و منظم این هنر شکوفنده و نامیرا را در دست داشته باشند و به هنرمندان آزاده‌ی کشور خود که در پاسداشت آزادی متحمل عسرت و رنج شدند، عشق بورزند.

* * *

این کتابی است به قلم یک پژوهشگر جوان‌تر در رثای پژوهشگری پیشکسوت که یکی از مهم‌ترین نویسندگان تاریخ کاریکاتور ایران بود؛ کسی که اگر همت فردی و علاقه‌ی وافرش به هنر نبود، امروز کاریکاتور ایران فاقد پیشینه‌ی ترسیم‌شده‌ی منظم و مدون بود. ضیایی با انتشار کتاب پرونده‌ی کاریکاتور هفت سال پیش از ترک این جهان، توانست هم کارنامه‌ی پژوهش و نویسندگی خود را منظم و تنظیم کند، هم ثمره‌ی ارزشمندش در کاریکاتور را به‌مانند گوهری درخشان در دسترس و استفاده‌ی عموم قرار دهد.

ضیایی که با تاریخ کاریکاتور ایران بسیار آشنا بود، از فقدان منابع تصویری و آلبوم‌های کاریکاتور اطلاع داشت. برای همین هم بنیان انتشار کتاب کاریکاتور گل‌آقا را گذاشت تا پیوندی میان کاریکاتور و متن‌های پژوهشی برقرار کند. با اینکه در خلق کاریکاتور بسیار پُرکار بود و برای بسیاری از کاریکاتوریست‌ها نوشت و جهان هنری ایشان را بازتاب داد، کتابی مستقل درباره‌ی خود او چاپ نشد. و حتی در کتاب عظیم و مفصل

پرونده‌ی کاریکاتور نام و آثار خود را در بخش کاریکاتوریست‌های مهم ایران نیاورد و فقط به ذکر نام در میان کاریکاتوریست‌های گل‌آقا بسنده کرد. شاید بهتر این بود که ناشر کتاب بنا به رسم مرسوم به معرفی مؤلف اقدام می‌کرد تا مخاطبان با جهان فکری محمدرفع ضیایی بیشتر آشنا شوند. با این وصف کتابی که در دست دارید اولین کتاب در شناخت این هنرمند و پژوهشگر است که همراه با برگزیده‌ای از کاریکاتورها و مقالاتش منتشر می‌شود.

* * *

صبح روز پنج‌شنبه، سوم تیر ۱۳۹۵، خواندن پیام کوتاهی در تلفن همراه از لاله ضیایی، دختر محمدرفع ضیایی، روز را به تلخی عمیقی پیوند زد. خبر درگذشت پدرش مرا به سال‌های نه‌چندان دور برد: روزهای آغاز جوانی من و سال‌های آج و قرب طنز و کاریکاتور. روزگاری که هنر کاریکاتور پژوهشگر و نویسنده نداشت و فقط تعداد معدودی از کاریکاتوریست‌ها برای این هنر از دل و جان مایه می‌گذاشتند و برای اعتلای کاریکاتور می‌نوشتند: غلامعلی لطیفی، محمدعلی بنی‌اسدی، داود شهیدی، اسماعیل عباسی، محمدرفع ضیایی، احمد کعبی فلاحیه، محمدحسین نیرومند، سیدمسعود شجاعی طباطبایی و...

چه روزگاری بود دوران گل‌آقا. می‌شد رو در روی اساتید نشست و یاد گرفت و آموخت. و چه آزاده و باصفا بودند آن بزرگان بزرگوار که بی‌دریغ، تجربیات سال‌های پر بار حضور در توفیق، کاریکاتور، خورجین و فکاهیون را در اختیار طالب پی‌جویی قرار می‌دادند. چه روزگاری داشت کاریکاتور و چه خوش‌اعتبار بود طنز و چه خوش‌شانس بودیم ما، که می‌آموختیم و یاد می‌گرفتیم. یاد کیومرث صابری فومنی، منوچهر احترامی، عمران صلاحی، حسین گلستانی و ... همواره با من است که بی‌ادعا و عاشق در اعتلای طنز کوشیدند و در انتقال آن به جوانان از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

ضیایی به‌خاطر رفتار مؤقر و مؤدبانه‌اش که همیشه با احترام بود رابطه‌ی بسیار خوبی با همکارانش در گل‌آقا داشت و به آنها عشق می‌ورزید. در منزلش که حکم کتابخانه و دفتر کارش را داشت و عاقبت در همین‌جا هم بدرود حیات گفت، عکس همه‌ی گل‌آقایی‌ها را قاب کرده و روی دیوار آویخته بود. مردی چنین نازنین که وجود دیگران را محترم و مغتنم می‌دانست در فضای مطبوعاتی ما بسیار کم بوده و هست. در آغاز دهه‌ی هشتاد خورشیدی در گل‌آقا، مسئولیت فصلنامه‌ی گل‌آقا و نگارش چند عنوان کتاب از زندگینامه‌ی کاریکاتوریست‌های ایران به من سپرده شد؛ کتاب‌های کوچکی که برای طنزپردازان منتشر شده بود و کیومرث صابری فومنی (گل‌آقا) می‌خواست که برای کاریکاتوریست‌ها هم نوشته شود. اعتماد مؤسسه‌ی گل‌آقا به کاریکاتوریست و نویسنده‌ی تازه‌کار و جوانی مثل من آن‌هم در سن کم و تازه‌سالی ایام جوانی، خودش ماجرای جالب توجه و مهمی بود که باعث شد به نقد و پژوهش

در کنار خلق اثر هنری اهمیت بیشتری بدهم. چهار کتاب به نام‌های ناصر پاک‌شیر، کامبیز درم‌بخش، احمد عربانی و محمدرفع ضیایی را نوشتم که حروفچینی، ویراستاری، صفحه‌آرایی و نهایی شد. متأسفانه بعد از فوت مرحوم صابری فومنی و تعطیلی نشریات گل آقا، سرنوشت چاپ این کتاب‌ها که از آنها فقط دست‌نویس‌هایش پیش من باقی مانده است، به آینده‌ای نامعلوم موکول شد و متأسفانه هیچ‌وقت هم این کتاب‌ها منتشر نشدند. بعد از رفتن من از گل آقا، کار نیمه‌تمام فصلنامه را به کسی دیگر سپردند که تنها یک شماره از آن در سال ۱۳۸۴ منتشر شد. بعد از فوت محمدرفع ضیایی خلاصه‌ای از متن زندگینامه‌ی ایشان را که محصول گفت‌وگویمان در ۲۷ تیر ۱۳۸۳ است و قرار بود در کتاب چاپ شود، با اندکی تغییر و اضافات در دوهفته‌نامه‌ی هنرهای تجسمی تندیس منتشر کردم که البته در برابر حجم وسیع کارهای مهم و پژوهشی او امر کوچکی به حساب می‌آمد. نیمی از آنچه در اینجا به‌عنوان زندگینامه‌ی مرحوم ضیایی آمده بر اساس همان گفت‌وگو است که در سال ۱۳۸۳ انجام شده است.

در کتاب حاضر، عناوین برخی از مهم‌ترین مقالات او را تنظیم کرده‌ام تا علاقه‌مندان مطبوعات، کاریکاتور و طنز با جهان فکری ضیایی و تسلط او بر دنیای کاریکاتور و فراز و فرودهایش بیشتر آشنا شوند. و همچنین از دغدغه‌های فکری‌اش درباره‌ی بزنگاه‌های تاریخی کاریکاتور مطلع شوند.

همچنین در بخش انتهای کتاب در بخش «گزیده‌ی مقالات»، تعدادی از مقالات این هنرمند پژوهشگر را آورده‌ام تا خوانندگان کتاب با شیوه‌ی نگارش او هم آشنا شوند.

* * *

اولین مواجهه‌ی من با او به هفت‌سالگی‌ام برمی‌گردد. در سال ۱۳۶۵ زمانی که همراه با پدرم به کتابفروشی‌ای در فلکه‌ی گاز رشت رفته بودم، پدرم کتاب حیل‌ی مار را خرید که سال‌ها بعد فهمیدم نویسنده و تصویرگرش محمدرفع ضیایی بوده است. از قضا هنوز هم آن کتاب را به‌عنوان یادگارهایی از دوران کودکی در کتابخانه‌ام دارم. (تصویر شماره‌ی ۱)

در سال ۱۳۷۷ زمانی که نوزده سال داشتم، در مؤسسه‌ی گل آقا و در نمایشگاه مسابقه‌ی بمب اتمی او را دیدم. در این مسابقه جزء برگزیدگان بودم و جایزه گرفتم و کارم در کتاب مسابقه چاپ شد. ضیایی از داوران این مسابقه بود. با او مصاحبه‌ای کردم و آن را در مجله‌ای در رشت که مسئولیت چاپ و نشر آن با من بود منتشر ساختم.

در همین سال است که او بخش کوتاهی از اولین مقالات من درباره‌ی کاریکاتور را که در رشت چاپ می‌شد به همراه چهار کاریکاتورم متعلق به سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۶ در کتاب کاریکاتور گل آقا چاپ کرد و باعث شد بیش از گذشته به نوشتن و کاریکاتورکشیدن علاقه‌مند شوم.

بعدتر در ۱۳۸۱ با ضیایی همکار شدم. میز کار او در بخش فنی مؤسسه‌ی گل آقا

بود، بخشی که من در آن کار می‌کردم. بنابراین این شانس را داشتم که هرروز او را در طبقه‌ای از ساختمان گل‌آقا که کار می‌کردم از نزدیک ببینم. مراوده‌ی هرروزه با ضیایی به‌عنوان کسی که در زمان حضورم در شهرستان از من حمایت کرده بود، بسیار لذت‌بخش و ارزشمند بود. در این دوران مقالات من در ماهنامه، سالنامه و بچه‌ها گل‌آقا منتشر می‌شد. یادم می‌آید که در سال ۱۳۸۳ می‌خواستم کار با رایید را کنار بگذارم و قلمی راحت‌تر و روان‌تر را مطابق با شخصیت و روحیه‌ی خودم تهیه کنم. کامبیز درم‌بخش که به‌تازگی از آلمان برگشته و در کتابخانه‌ی گل‌آقا، در طبقات پایینی ساختمان گل‌آقا، در حال کار کردن بود قلم گران قیمتش را به من داد تا امتحان کنم. قلمی بسیار روان و سیال با نوکی صیقل خورده بود. از اینکه قلم خودنویس بسیار گران‌قیمت و بیش از حقوق یک ماه من در گل‌آقا بود ناراحت بودم. در طبقه‌ی بالاتر، در بخش فنی، ضیایی که متوجه ناراحتی من شده بود، ماجرا را از من جویا شد. او پیشنهاد داد تا قلمش را امتحان کنم. گفت قلم ارزان‌تر اما باکیفیتی است که کارمان را راه می‌اندازد و از قضا ایرانی هم نیست. صبح روز بعد وقتی قلم را خریدم منتظرم بود. قلم را گرفت و امتحان کرد و یک کاریکاتور برایم کشید. ضیایی معمولاً مقالات را با مداد می‌نوشت. ولی کاریکاتورش را با خودنویس طراحی می‌کرد. بخش‌هایی از کاریکاتور را با پشت قلم خودنویس می‌کشید. خودنویس را برعکس می‌کرد تا جوهر کمتری از نوک قلم بیرون بیاید و در نتیجه خط‌های نازک‌تری بکشد. وقتی قلم را امتحان می‌کرد به من یاد داد که گاهی وقت‌ها قلم را برعکس بگیرم و هاشور بزنم. وقتی کارش تمام شد به من گفت: «حالا بنویس: روزی که آقای ضیایی خودنویس تازه‌ام را امتحان کردند، و زیرش را تاریخ بزن!» و من تاریخ زدم: ۱۳۸۳/۴/۱۵، گل‌آقا. (تصویر شماره‌ی ۲)

* * *

او انسانی صبور، آرام، مهربان، عاشق طبیعت و دوستدار زندگی، و در عین حال بالاراده، مصمم و با پشتکار بالا بود که هیچ‌گاه دست از کار نکشید و فعالیت را رها نکرد. زندگی‌اش را بر هنر متمرکز کرد و خودش را وقف کاریکاتور کرد. شرح زندگی محمدرفع ضیایی شرح حال یک انسان عاشق ایران است. مردی عاشق وطن، کسی که تمام سال‌های عمرش را در مهرورزیدن به تاریخ و پیشینه‌ی ایران صرف کرد. نام او یادآور تاریخ ایران خواهد بود. کسی که بی‌منت و بی‌اجر، یک‌تنه به نگارش و منظم کردن قطعه‌هایی از تاریخ ایران همت گمارد. ضیایی این کاریکاتوریست تاریخ‌نگار، مرد بی‌غل و غش فرهنگ ایران، حافظه‌ی روشن و بی‌خس تاریخ بود. پاسداشت زحمتهایش، پاسداشت پویایی هنر و فرهنگ ایرانی بود. او را باید در میان جملات مقالاتش، داستان‌هایش، تاریخ‌نگاری‌اش و کاریکاتورهایش پیدا کرد. چه خوب که یادگارهای بسیاری برای ما گذاشت تا از یاد نبریم که ضیایی چه میراث

ارزشمندی از کاریکاتور، پژوهش و داستان را برای ما به یادگار گذاشت. این کتاب اگرچه تمام همت ضیایی را در زنده‌نگه‌داشتن تاریخ نشان نمی‌دهد، کتابی است برای آیندگان تا محمدرفع ضیایی کاریکاتوریست تاریخ‌نگار عاشق ایران را فراموش نکنند و یادش را گرامی بدارند که چگونه می‌توان با دست خالی و بدون حمایت ولی با عشق به ایران و گذشته‌اش برای آیندگان چراغی از دانش و معرفت فراهم آورد. جای خالی او جای خالی پژوهش است که سال‌ها سعی در تکمیل و تکاملش کرده بود. روحش شاد و یاد گرامی‌اش ۹۰ مواره در خاطر بماند.

آبان ۱۳۹۵، مرزداران، تهران



تصویر ۲



تصویر ۱

سالشمار

- ۱۳۲۷: تولد در اَوَر، از توابع شهرستان لارستان در جنوب استان فارس.
- ۱۳۳۳: تحصیلات ابتدایی در دبستان اَوَر.
- ۱۳۳۹: آمدن به شیراز بدون حضور خانواده برای تحصیل در مقطع متوسطه.
- ۱۳۴۰: آشنایی با هفته‌نامه‌ی فکاهی توفیق و کاریکاتور مطبوعاتی.
- ۱۳۴۵: آشنایی با جریان کاریکاتورهای روشنفکری و کاریکاتوریست‌های نوگرای ایرانی.
- ۱۳۴۸: اخذ دیپلم در اصفهان و رفتن به خدمت سربازی در زاهدان و سنجند.
- ۱۳۵۰: عزیمت به تهران و گذراندن دوره‌ی تکنسینی و مکانیک تلفن/ ارسال کاریکاتور به نشریات با پُست.
- ۱۳۵۲: دستگیری توسط ساواک در اردیبهشت‌ماه و محکومیت به یک سال حبس.
- ۱۳۵۳: آزادی از زندان در شهریورماه/ پیگیری برای برگشتن به شغل سابق و پذیرفته‌نشدنش به‌عنوان کارمند.
- ۱۳۵۴: دستگیری مجدد توسط ساواک در اردیبهشت‌ماه و زندانی‌شدن مجدد.
- ۱۳۵۷: آزادی از زندان در آبان به همراه گروهی از زندانیان سیاسی در آستانه‌ی انقلاب.
- ۱۳۵۸: انتشار و مدیریت نشریه‌ی اَوَر نوین/ برپایی بیش از هفتاد نمایشگاه انفرادی کاریکاتور بدون شرح علیه حکومت پهلوی در تهران و شهرستان‌ها.
- ۱۳۶۰: مهاجرت همیشگی به تهران/ ازدواج با نسرین انصاف‌پور/ شرکت در نمایشگاه گروهی جمعی از نقاشان در محل شورای نویسندگان و هنرمندان ایران.
- ۱۳۶۱: آغاز فعالیت جدی مطبوعاتی با چاپ کاریکاتور در ماهنامه‌ی فکاهیون/ چاپ چند عنوان کتاب آموزشی نقاشی و الفبا، کارت بازی و سرگرمی برای کودکان.
- ۱۳۶۲: تولد اولین فرزند، لاله.
- ۱۳۶۴: خروج از ماهنامه‌ی فکاهیون و پیوستن به ماهنامه‌ی خورجین به‌عنوان کاریکاتوریست و معاون سردبیر/ نگارش و تصویرسازی مجموعه کتاب‌هایی برای کودکان.
- ۱۳۶۵: تولد دومین فرزند، میلاد.
- ۱۳۶۷: تولد سومین فرزند، هما.
- ۱۳۶۹: پیوستن به کاریکاتوریست‌های هفته‌نامه‌ی گل آقا از شماره‌ی اول.
- ۱۳۷۰: انتشار کاریکاتورهای طنز سیاه و بدون شرح در سالنامه‌ی گل آقا/ طراحی چهره‌های کتاب طنز سربازان ایران از مشروطه تا انقلاب نوشته‌ی مرتضی فرجیان و محمدباقر نجف‌زاده بارفروش.

۱۳۷۲: آغاز انتشار مقالات پژوهشی و تحقیقی در زمینه‌ی کاریکاتور ایران و جهان در سالنامه‌ی گل آقا/ عضو هیئت انتخاب آثار نخستین دوسالانه‌ی بین‌المللی کاریکاتور تهران. ۱۳۷۳: آغاز انتشار مقالات پژوهشی و تحقیقی در زمینه‌ی کاریکاتور ایران و جهان در ماهنامه‌ی گل آقا.

۱۳۷۴: تعطیلی ماهنامه‌ی خورشید و پایان همکاری ده‌ساله با این نشریه.

۱۳۷۵: مقام سوم نهمین مسابقه‌ی بین‌المللی «اولنس»، بلژیک.

۱۳۷۶: عضو شورای برنامه‌ریزی و عضو هیئت انتخاب آثار سومین دوسالانه‌ی کاریکاتور تهران.

۱۳۷۷: آغاز انتشار مقالات پژوهشی و تحقیقی در زمینه‌ی کاریکاتور ایران و جهان در دوماهنامه‌ی کیهان کاریکاتور/ گردآوری و چاپ اولین کتاب تحقیقی کاریکاتور مؤسسه‌ی گل آقا با نام کتاب کاریکاتور/ عضو هیئت داوران مسابقه‌ی بمب اتمی مؤسسه‌ی گل آقا.

۱۳۷۸: عضو شورای برنامه‌ریزی چهارمین دوسالانه‌ی کاریکاتور تهران/ دبیر همایش بین‌المللی کاریکاتور در چهارمین دوسالانه‌ی کاریکاتور تهران با نام «دیروز، امروز، فردا»/ عضو هیئت داوران طنز تصویری هفتمین جشنواره‌ی مطبوعات/ جایزه‌ی ویژه‌ی سی‌ویکمین دوره‌ی مسابقه‌ی بین‌المللی کاریکاتور «اسکوپیه»، مقدونیه.

۱۳۷۹: عضو هیئت داوران مسابقه‌ی بین‌المللی کاریکاتور «گفت‌وگوی تمدن‌ها» مؤسسه‌ی گل آقا.

۱۳۸۰: دبیر همایش بین‌المللی کاریکاتور در پنجمین دوسالانه‌ی بین‌المللی کاریکاتور تهران/ سخنرانی در همایش بین‌المللی کاریکاتور ایران با موضوع کاریکاتور دیروز ایران/ آغاز انتشار داستان‌های کوتاه طنز به همراه طرح‌ها و کاریکاتورها در نشریه‌ی پیرامون.

۱۳۸۱: عضو هیئت داوران مسابقه‌ی بین‌المللی کاریکاتور «راه و سفر» مؤسسه‌ی گل آقا/ آغاز نگارش قصه‌های عامیانه، منبع فیلمنامه‌های پویانمایی در ماهنامه‌ی پیلان.

۱۳۸۲: آغاز همکاری با انتشارات چرخ و فلک با نگارش و تصویرسازی کتاب دوجلدی آدم این جور/ مدال برنز و دیپلم افتخار مسابقه‌ی بین‌المللی کاریکاتور «تولینتیو» ایتالیا.

۱۳۸۳: عضو هیئت داوران مسابقه‌ی اینترنتی «فلسطینی خانه ندارد»/ جایزه‌ی دوم شانزدهمین دوره‌ی مسابقه‌ی بین‌المللی کاریکاتور «اولنس» بلژیک/ سخنرانی در نشست نقش تفکر در کاریکاتور با موضوع بررسی طنز سیاه و طنز سفید در خانه کاریکاتور/ آغاز همکاری با فصلنامه‌ی فرهنگ مردم و نگارش مقالات پژوهشی مردم‌شناسی.

۱۳۸۴: دبیر نخستین مسابقه‌ی کاریکاتور دریایی کشور مؤسسه‌ی گل‌آقا/ عضو شورای برنامه‌ریزی هفتمین دوسالانه‌ی کاریکاتور تهران/ لوح تقدیر شورای کتاب کودک برای تألیف کتاب آدم این‌جوری.

۱۳۸۵: دریافت جایزه‌ی اول طنز نوشتاری در سومین جشنواره‌ی مطبوعات در حوزه‌ی شهری/ همکاری در تهیه و انتشار نخستین نرم‌افزار فرهنگ فارسی گویا بر اساس کتاب کامل فرهنگ فارسی اثر غلامرضا انصاف‌پور توسط گروه تخصصی نرم‌افزاری آریانا.

۱۳۸۶: تقدیر شده به‌عنوان پیشکسوت رشته‌ی کاریکاتور از طرف فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، در هشتمین دوسالانه‌ی بین‌المللی کاریکاتور تهران/ کتاب آدم این‌جوری منتخب کتابخانه‌ی بین‌المللی مونیخ در میان شش کتاب برتر جهان/ برگزیده‌ی اولین دوره‌ی کتاب سال طنز (دفتر طنز حوزه هنری) به خاطر تألیف کتاب آدم این‌جوری/ عضو هیئت داوران هشتمین جشنواره‌ی مطبوعات کودکان و نوجوانان در رشته‌ی کاریکاتور.

۱۳۸۷: عضو هیئت داوران جشنواره‌ی سینمای کمدی ایران/ دریافت جایزه‌ی دوم طنز در پنجمین جشنواره‌ی مطبوعات در حوزه‌ی شهری

۱۳۸۸: عضو هیئت داوران نهمین دوسالانه‌ی بین‌المللی کاریکاتور تهران/ انتشار کتاب پرونده‌ی کاریکاتور توسط انتشارات سوره مهر؛ جامع‌ترین کتاب تاریخی در زمینه‌ی کاریکاتور ایران و جهان/ سخنرانی در جلسه‌ی تحلیل و بررسی کارنامه‌ی منوچهر احترامی با نام «پیر ما گفت» در شهر کتاب.

۱۳۹۰: عضو شورای برنامه‌ریزی و عضو هیئت داوران نهمین دوسالانه‌ی بین‌المللی کاریکاتور تهران/ عضو هیئت داوران بخش کارتون و کاریکاتور نخستین جشنواره‌ی جهانی هنر در رسانه.

۱۳۹۱: عضو هیئت داوران بخش کاریکاتور ششمین جشنواره هنر جوان.

۱۳۹۲: لوح تقدیر برای تصویرگری کتاب‌های کشک‌های خفن و عجب دوست نازنینی در شانزدهمین جشنواره‌ی کتاب کودک و نوجوان/ لوح تقدیر از سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران در مراسم «افتتاحیه‌ی باشگاه مدیران مجتمع‌های مسکونی»/ عضو هیئت داوران بیستمین جشنواره‌ی مطبوعات، خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی.

۱۳۹۳: لوح تقدیر از هشتمین نمایشگاه گروهی دنیای عجیب با عنوان «مدرنیت»، در فرهنگسرای ارسباران.

۱۳۹۵: عقد قرارداد کتاب واژه‌نامه‌ی گویش اوزی تألیف محمدرفع ضیایی و نسرین انصاف‌پور با نشر اختران/ فوت در سوم تیرماه بر اثر سکته‌ی قلبی/ انتشار کتاب انقلاب مشروطه با رسم شکل توسط انتشارات مروارید بعد از فوت در مردادماه.

کودکی تا جوانی

محمدرفع ضیایی کاریکاتوریست، تصویرگر، نقاش، پژوهشگر هنر، تاریخ‌نویس هنر کاریکاتور، و نویسنده‌ی داستان‌های کودک و نوجوان در ۸ بهمن ۱۳۲۷ در اَوز به دنیا آمد. اَوز، که در گویش محلی با نام اَوز شناخته می‌شود، شهری فرهنگی با پیشینه‌ای در خور توجه است^۱ که در جنوب ایران، استان فارس، منطقه‌ی لارستان و در چهل کیلومتری شمال غربی شهر لار، مرکز لارستان واقع شده است.^۲

دوره‌ی تحصیلات ابتدایی را در دبستان بدری اوز گذراند. از همان کودکی به کشیدن نقاشی، داستان‌گویی و افسانه‌های قدیمی علاقه‌ی بسیار داشت. دوران کودکی در خانه‌ای پرورش یافت که پر از کتاب‌ها و متون قدیمی و کمیاب بود. از جمله‌ی این کتاب‌ها که با تصویر هم همراه بود، کارهای رسام ارژنگی بود که ضیایی انواع کتاب‌های او را مانند داستان‌های موش و گربه، خاله‌سوسکه، داستان‌های روباه و کلاغ، روباه و خروس را بارها دیده و خوانده بود. علاوه بر این، خواندن داستان‌ها و افسانه‌های قدیمی در کتاب‌ها و آشنایی با افسانه‌های کهن و شیوه‌ی تصویرگری قدیمی باعث شد که به‌طور جدی به نقاشی بپردازد. این تأثیرگذاری تا حدی بود که در تابستان‌های طولانی جنوب با هر وسیله‌ای مانند ذغال، گچ، مدادرنگی روی هر سطحی نقاشی می‌کشید تا آنجا که از همان اوان کودکی او را با نام «محمدرفع نقاش» می‌شناختند. اتفاقاً اولین کار جدی خود را در دوره‌ی تحصیل در دبستان تجربه کرد که تلفیقی از موارد مورد علاقه‌اش یعنی نقاشی، داستان و افسانه بود. روزی یکی از دانش‌آموزان دبستان که بسیار مبتکر بود، دستگاه کوچک شهر فرنگ را که با جعبه‌ای مقوایی ساخته بود به مدرسه آورد. او در دستگاه کوچکش نواری از تصاویر را که از کتاب‌های درسی چیده بود توسط دو قرقره‌ی قابل حرکت به بیننده نشان می‌داد. محمدرفع به او پیشنهاد کرد که از تصاویری که او براساس داستان‌های قدیمی ایران کشیده بود استفاده کند. دوست مبتکر او پذیرفت و محمدرفع که در آن موقع چند کتاب قدیمی از داستان‌های ایرانی در کتابخانه‌ی منزل داشت، شروع به کشیدن طرح‌های

کتاب برای دستگاه شهر فرنگ کرد. محمدرفع و دوستش با نشان دادن تصاویر به هر دانش آموز دبستان، یک برگ کاغذ می گرفتند. در زمان کودکی ضیایی کاغذ سفید گران بود و به فراوانی امروز نبود و ارزش بسیاری داشت تا آنجا که اغلب بزرگ ترها اجازه نمی دادند که کوچک ترها روی کاغذ نقاشی بکشند. در خانه ی محمدرفع کوچک، مادر بزرگش هر وقت می دید او مشغول کشیدن نقاشی روی کاغذ است با نی قلیان به پشت دست او می زد! به همین دلیل در دوران کودکی بیشتر با گچ و ذغال روی دیوار نقاشی می کشید. علاقه به نقاشی پیش از ورود به دبستان در وجود او شکل گرفته بود. یکی از دلایلیش، حضور عمومی نقاشش در خانواده بود. عمویش آشنایی چندانی با تکنیک های نقاشی نداشت ولی طراح بسیار ورزیده ای بود. ضیایی پیش از رفتن به مدرسه ی ابتدایی ساعت های متمادی در کنار او می نشست و به نقاشی کشیدنش نگاه می کرد. او هیچ وقت فراموش نکرد که در تابستان بسیار گرمی عمویش دو پرتوی بسیار بزرگ کشید که او در تمام زمان نقاشی کشیدن عمویش، از کنارش تکان نخورد و با دقت مراحل کار را نگاه می کرد. با اینکه عمو نقاش خوبی بود و دختر عمویش بعدها توانست به عنوان یکی از نقاشان برتر کویت شناخته شود، اما محمدرفع جوان توانست از حضور عمویش استفاده ببرد و مجبور شد خودش با زحمت و مشقت بسیار به کسب تجربه در نقاشی بپردازد.

از همان اوان کودکی باهوش و علاقه مند به مطالعه بود و خیلی زود از شاگردان ممتاز مدرسه شد. به همین دلیل هرگاه بازرسی آموزش و پرورش به دبستان می آمد و به کلاس آنها سر می زد، معلم اولین کسی را که برای درس جواب دادن صدا می زد او بود. او را پای تخته می برد و برای اینکه توانایی شاگردش را به رخ بکشد می گفت، بنویس قسطنطنیه. او از جمله دانش آموزان زرنگی بود که سؤال های بازرسی را به درستی جواب می داد و معلم را نزد بازرسی، به اصطلاح روسفید می کرد. محمدرفع از اینکه معلم ها زرنگی و هوشش را به شاگردان دیگر گوشزد می کردند، ناراحت می شد. چون این گوشزد خوشایند روحیه ی کودکانی دانش آموزان نبود و اینکه همه ی هم شاگردی هایش را که همبازی اش بودند، دوست می داشت و حاضر نبود آن برتری را که معلم ها برایش قائل بودند نسبت به دوستانش داشته باشد. چنین روحیه ی فروتنانه و مهربانی در سراسر عمرش با او باقی ماند.

علاوه بر وجود کتابخانه ای مهم و ارزشمند در منزل، در سنین کودکی پول هایش را جمع می کرد و کتاب اجاره می کرد. او نقل می کرد که اجاره ی کتاب ها کیلویی بود و کتاب فروش، برای جورشدن وزن کتاب، برگ های شاهنامه را پاره می کرد و روی کتاب ها می گذاشت تا وزن کتاب اندازه ی پول محمدرفع شود! ضیایی بسیاری از کتاب هایی را که در کتابخانه ی پدری نبود مانند حسین کرد شبستری، داستان های هزار و یک شب و کلیله و دمنه، همین طور تهیه کرد و خواند.

پس از پایان تحصیلات دوره‌ی ابتدایی برای گذراندن دوره‌ی متوسطه، بدون خانواده و همراه با چند نفر از همشاگردی‌هایش به شیراز آمد. در شیراز اتاقی اجاره کرد و تا دهم متوسطه در آنجا ماند. مانند برخی از مفاخر و مشاهیر جهان که مدرسه و درس جوابگوی نیازهای روحی و پرسش‌هایشان از هستی نبود، ضیایی هم در دوره‌ی دبیرستان علایقی داشت که در مدرسه نمی‌شد به آنها جواب داد. علاقه‌ی او به آموختن و کسب دانش فراتر از درس‌های مدرسه بود. عشق و ولع او به خواندن کتاب موجب شد ساعت‌هایی از کلاس و مدرسه را غیبت کند و به کتابخانه‌ی شیراز برود. حضور دائمی او در کتابخانه علی‌رغم سن کمی که داشت باعث شد مانند یکی از کارکنان آنجا بتواند آزادانه در طی ساعات کاری کتابخانه از کتاب‌ها استفاده کند. وقتی مسئولین دبیرستان پی‌جوی غیبت‌های طولانی ضیایی شدند، با تعجب او را در کتابخانه یافتند. به این ترتیب در کلاس دهم رد شد.

بنابراین پدرش که در دبی به تجارت اشتغال داشت او را به دبی برد تا تجارت بیاموزد. اما محمدرفع در دبی هم دوام نیاورد و کارکردن و ماندن در آن فضا را بعد از یک سال رها کرد و به ایران آمد. برای ادامه‌ی تحصیل ناتمامش در دوره‌ی متوسطه به اصفهان رفت و با تغییر رشته از ریاضی به طبیعی در دبیرستان نظامیه به تحصیل مشغول شد. ضیایی با دکتر هشترودی، که بعضی اوقات به دبیرستان می‌آمد، دوست شد و برای اولین بار کاریکاتورهایش را به او نشان داد. دکتر هشترودی اولین کسی بود که او را به ادامه‌ی فعالیت تشویق کرد.

دهه‌ی پنجاه و سال‌های اوج کاریکاتور

محمدرفع ضیایی در سال ۱۳۴۰ زمانی که هنوز سیزده سال بیشتر نداشت با هفته‌نامه‌ی فکاهی توفیق^۲ آشنا شد. همچنین در همین سال با کمیک‌های مصور که در آن زمان تعدادشان زیاد بود مواجه شد. در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ آشنایی‌اش با توفیق بیشتر شد. اما در خلال سال‌هایی که به مطالعه‌ی توفیق و دیدن کاریکاتورهای مطبوعاتی می‌پرداخت، جریان جدیدی در کاریکاتور ایران مطرح شد که متفاوت با کاریکاتورهای فکاهی توفیق و موسوم به کاریکاتور روشنفکری بود. ضیایی که در این زمان کشیدن کاریکاتور را به‌صورت جدی آغاز کرده بود به این جریان جدید کاریکاتور علاقه‌مند شد.

سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ در اوج مطرح‌شدن این جریان نوگرا چندین نمایشگاه از آثار کاریکاتوریست‌های نوگرای ایرانی برگزار شد که نشریات روشنفکری آن زمان یعنی فردوسی، نگین و چند نشریه‌ی دیگر به انعکاس آنها پرداختند. ضیایی که دیگر کاریکاتور مهم‌ترین مسئله‌ی زندگی‌اش شده بود و در جریان تحولات کاریکاتور بود کوشش کرد این مسیر جدید را در کاریکاتور دنبال کند. او که پیگیر آثار هنرمندانی مانند اردشیر محصص، کامبیز درم‌بخش و رضا شبیری^۴ بود با انتشار هفته‌نامه‌ی کاریکاتور به سردبیری محسن دولو^۵ بیشتر به سمت کاریکاتور جذب شد. در دهه‌ی چهل و به‌خصوص در دهه‌ی پنجاه خورشیدی، کاریکاتورهای طنز سیاه و بدون شرح موسوم به کاریکاتورهای روشنفکری، توسط تعدادی از کاریکاتوریست‌های ایرانی مطرح و به‌طور جدی پیگیری شد. این‌گونه از کاریکاتور که با کاریکاتورهای مطبوعاتی و فکاهی آن زمان که در هفته‌نامه‌ی توفیق و بعد از آن در هفته‌نامه‌ی کاریکاتور منتشر می‌شد، تفاوت‌های بسیاری داشت و به کاریکاتوریست این امکان را می‌داد که آثارش توسط افراد مختلف در سراسر جهان و در زمان‌های مختلف درک شود. این آثار علاوه بر آنکه زبانی بین‌المللی داشتند و در تمام جهان قابل درک بودند به پدیده‌های بشری به‌عنوان یک رنج مشترک نگاه می‌کردند و در

طرح کردن آن، انسان و دردهایش فقط در قالب مشکلاتی مانند گرانی آب و برق و گاز و چاله چوله‌های خیابان و بی‌توجهی شهرداری به شهر و امثالهم نبود. در کارهای طنز سیاه موقعیت هولناک بشری در تمام تاریخ بشری مورد توجه بود که چگونه انسان در جهل و نادانی خویش در یک دور باطل تکراری به تخریب و انهدام خویش و جهان مشغول است. شاخص‌ترین کاریکاتوریست این جریان اردشیر محمص بود که از مدل کاریکاتورهای فکاهی توفیق به سمت کاریکاتورهایی بدون شرح و جهانی رفت. گسترش کاریکاتور نمایشگاهی یا بدون شرح باعث شد که هنرمندان بیشتری به سمت این‌گونه کاریکاتورها گرایش پیدا کرده و علاوه بر ارائه‌ی اثر در گالری، آثارشان را به جشنواره‌های جهانی بفرستند.

ضیایی در همین دوره است که کاریکاتورهای طنز سیاه و بدون شرحش را با پست به دفتر مجلات فرستاد. در این دوره‌ی کاری‌اش علاقه‌ی چندانی به کاریکاتورهای فکاهی نشریات نداشت و آثار بدون شرح را که در آن زمان موسوم به کاریکاتور روشنفکری بود بیشتر می‌پسندید.

ضیایی بعد از اخذ دیپلم به خدمت سربازی فراخوانده شد و در طی سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ زاهدان و سمنج دوره‌ی خدمت را گذراند. بعد از پایان یافتن دوران سربازی به تهران آمد. در تهران توسط شرکت زیمنس آلمان که طرف قرارداد مخابرات ایران بود، دوره‌ی تکنسینی و مکانیک تلفن را به پایان رساند.

در اردیبهشت ۱۳۵۲ توسط ساواک دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد. پس از پایان محکومیت و آزادی در شهریور ۱۳۵۳ در پی به‌دست آوردن مجدد شغلش بود که او را به اداره‌ی ساواک ارجاع دادند که در صورت تأیید آنها می‌تواند به خدمتش ادامه دهد، ولی ساواک به او پیشنهاد همکاری داد و ضیایی هم به این همکاری جواب رد داد. به همین دلیل در اردیبهشت ۱۳۵۴ برای بار دوم دستگیر و زندانی شد. سه سال بعد در آبان ۱۳۵۷ و در آستانه‌ی انقلاب همراه دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد و به زادگاهش بازگشت.

علاقه‌اش به طنز سیاه تا حدی بود که آثارش معمولاً سیاسی می‌شدند و نشریات آن زمان مایل به چاپ کردن این آثار نبودند. در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی و سقوط آن، موقعیت برای نمایش آثاری با مضامین طنز سیاه و سیاسی فراهم شد. در کاریکاتورهای این دوره، کاریکاتوریست نماینده‌ی راستین مردم برای بیان احساسات و اندیشه‌های یک ملت است. این آثار به‌عنوان بخشی از تاریخ کاریکاتور ایران و به بیان صریح‌تر به‌عنوان بخشی از تاریخ معاصر ایران، قابل ارزش و اعتبار هستند. اگر بپذیریم که روزنامه‌نگار به‌مثابه‌ی آینده‌ی بی‌زنگار زمانه‌ی خویش است باید این را نیز قبول کرد که «کاریکاتوریست-روزنامه‌نگار» نقشی دوچندان را در این ماجرا دارد؛ گویی که او چند آینه را در برابر افراد می‌گذارد تا از زوایای گوناگون، تصاویر